

فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن



موقعیت انقلابی سال ۵۷ چگونه بوجود آمد؟

”راه کارگر“

آبان ۱۳۵۸

دیجیتال کننده: نینا پویان

فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن.



موقعیت انقلابی سال ۵۷ چگونه بوجود آمد؟

”راه کارگر“

آبان ۱۳۵۸

فاشیسم : کابوس یا واقعیت ؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن

مقدمه :

با قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ سد عظیمی از شقاوت ، خونخواری و نامردمی ، در سرزمین ما فرو ریخت . نتایج انقلاب ۵۷ بر روحیات خلق ما ، بر آگاهی و شکل گیری مبارزات طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان ایران و اثرات آن در بهم زدن آرایش نیروهای بین المللی در منطقه و در پیچیده تر کردن معادلات سیاسی در خاورمیانه ، از جنگ جهانی دوم باین طرف همتائی ندارد . حتی گامی فراتر : اثرات انقلاب ۵۷ با انقلاب مشروطیت نیز قابل مقایسه نیست . در تاریخ اخیر کشور ما هیچ حادثه ای قابل مقایسه با زمین لرزه سیاسی سال گذشته نبوده است ، زمین لرزه ای که همزمان تمام گوشه و کنار این سرزمین را تکان داد .

در کشور ما " بیداری بزرگ " برای اولین بار ، با صلابت تمام آغاز می گردد . قیام بهمن ماه نه یک حادثه ، که آغازیست بزرگ برای طبقه کارگر و زحمتکشان میهن ما : آغازی برای یک مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی بی امان و ضرورتاً " پر سنگلاخ " .

واقعیت انقلاب ۵۷ و نتایج گسترده آن را ، نمی توان و نباید در یک تحلیل سیاسی - طبقاتی نادیده گرفت . سخن بر سر این نیست که آیا در ایران انقلابی صورت گرفت یا نه ؟ بحث بر سر این است که دستاوردهای این انقلاب چه بود . آیا انقلاب به پیروزی رسید ؟ منظور از پیروزی چیست ؟ بحث بر سر آن است که مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی ،

نیروهای اجتماعی درگیر در وضعیت سیاسی موجود را به کدام سمت میراند .
 پارامی از سازمانها و گروههای باصطلاح "چپ" ، که به خیال خود از مواضع "ضد امپریالیستی" حرکت میکنند، درگیریهای بلوک حاکم کنونی را با امپریالیسم بزرگ جلو میدهند و معتقدند که وضعیت سیاسی کنونی آستن یک دولت خلقی است . صرفنظر از اینکه اینان از دولت "خلق" چه می خواهند ، ما چنین احتمالی را بی پایه میدانیم . اگر قرار باشد - که البته چنین قراری هم هست - روی خصلت طبقاتی دولت تأکید کنیم ، بر ماهیت طبقاتی دولت خلقی این حضرات نیز باید دقیق شویم . دولت خلقی (پوپو-لیستی) تحت شرایط خاصی در کشورهای معینی برای مدت زمان کوتاهی می تواند معنی داشته باشد . این نوع دولت ، محصول بلوک قدرتی است که خرده بورژوازی و دهقانان ، عیار نسبتاً بالایی در آن دارند . و بنابراین خصلت های ضد امپریالیستی قابل ملاحظه ای دارد . منتهی این نوع دولت ضد امپریالیستی که غالباً "محصول انقلاب دموکراتیک ملی است ، با بکارگیری اصطلاح لنین " پرده ساتری است " که در مدتی کوتاه قدرت را به طبقات فرادست ، و یا به طبقات فرودست می سپارد . و سپردن قدرت بدست طبقات فرو دست با یک انقلاب سیاسی امکان پذیر است . از نظر ما عبور به سوسیالیسم از باصطلاح " راه توسعه غیر سرمایه داری " افسانهای بیش نیست . این نوع دولتهای ضد امپریالیستی در کشورهای که طیف بندی طبقاتی فشرده هنوز صورت نگرفته است خصلتی مترقی دارند ، همانند الجزایر (در چند سال بعد از انقلاب) ، لیبی ، گینه (سکوتوره) ، تانزانیا و جزاینها . اما در کشورهای مانند ایران ، که سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در آنها استقرار یافته است ، مسلماً "معنائی ندارند . خلقی دانستن حاکمیت کنونی در ایران و استقرار یک دولت خلقی (پوپولیستی) و ضد امپریالیستی را با همین ترکیب بلوک قدرت در چشم انداز سیاسی ایران دیدن ، فقط از آنهایی برمی آید که برایشان " تحلیل دیپلماتیک " همیشه جایگزین تحلیل طبقاتی و مارکسیست - لنینیستی بوده است . حزب توده " راه رشد غیر سرمایه داری " را در یک کشور سرمایه داری زیر سلطه امپریالیسم تبلیغ می کند . نبوغی که حتی " قدرت علمی پرفسورهای انترناسیونال دوم " را تحت الشعاع قرار میدهد ! بیهوده نیست که همزادان مائوئیست و " سه جهانی " حزب توده نیز دقیقاً " همان

منطقی را در باره چشم انداز سیاسی ایران می پذیرند که حزب توده از عزیمت گاه " راه توسعه" غیر سرمایه داری " پذیرفته است . حقیقت این است که حزب توده ، سازمان انقلابی و دیگر گروههای سه جهانی دو صفر هفت وضعیت سیاسی را برمبنای " تحلیل دیپلماتیک " ارزیابی می کنند . نتیجه واحد علی رغم مقدمات مختلف از اینجاست .

عزیمت گاه ما تحلیل طبقاتی است . مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری ، بعنوان مناسبات اجتماعی مسلط در این جامعه ، بعنوان اهرم اصلی تسلط امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا در این سرزمین ، همچنان دست نخورده برجای مانده است . در ترکیب بلوک قدرت هرچند سرمایه بزرگ وابسته هنوز عنصر هژمونیک بحساب نمی آید ، لیکن با گامهای سنجیده به طرف سرکردگی واقعی بلوک قدرت حرکت میکند . محاسبه سرمایه بزرگ در این بازی قدرت عمدتاً " روی ، خصلتها و خصوصیات قشر روحانیت (که مادر این نوشته از آن به " کاست حاکم " تعبیر می کنیم) و خصلتهای بورژوازی متوسط ، بعنوان واسطه و محلل ، میان روحانیت و سرمایه بزرگ ، متمرکز شده است .

از سوی دیگر اردوی انقلاب ایران برهبری پرولتاریا هنوز از انسجام تاریخی و انقلابی کافی برای درهم شکستن دسائس و مانورهای بلوک حاکم ، برخوردار نیست .

لایه های وسیع زحمتکشان شهر و روستا ، بصورت توده های فریب خورده و تحمیق شده ، بیک " جنبش توده ای " واپسگرا واقعیت میبخشند . تشکل انقلابی کمونیستی پرولتاریای ایران هنوز ضعیف تر از آنست که بتواند بعنوان عامل نیرومند در مبارزه طبقاتی ، به حرکت تاریخی ما سمت بدهد . مشکلات عظیم اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی در ابعادی است که چشم انداز استقرار یک دولت لیبرال سرمایه داری ، تقریباً ناممکن می نماید . جامعه ایران برای رهایی از این بحران ساختی به حکومتی قاطع و نیرومند نیاز دارد . لیکن حکومت قاطع انقلابی در صورتی در جامعه ما قابل تصور است که تجسم اراده تاریخی یک بلوک سیاسی قدرت برهبری پرولتاریا باشد .

و همچون قلعه کوب این طبقه برای درهم شکستن دژ شوم روابط مسلط اجتماعی موجود عمل کند . هر دولت قاطع دیگر ، در چهارچوب جامعه سرمایه داری زیر سلطه کنونی قرارداد و حاصل کار کرد های آن و بنا بر این در جهت نیرومند سازی کار کردهای آن خواهد بود .

مشتی آهنین ، نه برای درهم کوبیدن اقتدار سرمایه بزرگ وابسته ، بلکه برای متلاشی ساختن تعرض اردوی انقلاب برهبری پرولتاریا .

لیبرالیسم سیاسی درایران کنونی بطورخاص ، ودر سرمایه داریهای زیر سلطه امپریالیسم بطورکلی ، " ناکجا آبادی " بیش نیست . از نظرها تمام گروهها وسازمانهایی که می خواهند همه " آزادیخواهان " را متحد کنند ودر برابر " انحصارطلبی " پایداری کنند ، در ورطه لیبرالیسم غلتیده اند ، هرچند که نام مارکسیسم - لنینیسم را بر خود بسته باشند . در قاموس مارکسیسم - لنینیسم مفاهیمی خنثی وتهی از محتوای طبقاتی همچون " آزادی - خواهان " و " انحصارگری " را بیهوده جستجو میکنند .

بی تردید طبقه کارگر برای دمکراسی و آزادیهای سیاسی ، حتی از نوع بورژوازی آن نیز مبارزه میکند وحتى به گفته لنین بیش از بورژوازی برای آینده خود به آنها نیازمنداست . لیکن کمونیستها هرگز افق سیاسی مبارزه طبقاتی را مه آلود جلوه نمی دهند . کمونیستها نمی توانند با شعارهای باصطلاح " تاکتیکی " خنثی و بی رنگ از استراتژی انقلابی درمبارزه طبقاتی چشم بپوشند .

دور است سراب دراین بادیه هشدار

تا غول بیابان نفریید به سرابست

اگر این حقیقت را در نظر بگیریم که نفوذ تودهای بلوک قدرت کنونی یک شبه از میان نخواهد رفت ، نفوذی که در صدسال گذشته تاریخ ماهیچ حکومتی از آن برخوردار نبوده است ، واگر قبول کنیم که این نفوذ در میان توده های فریب خورده ، نه در جهت ریشه کن سازی سرمایه داری وسلطه امپریالیسم ، که نا آگاهانه در جهت قوام بخشیدن . وسازماندهی مجدد آن به حرکت درآمده است ، چشم انداز یک کودتای نظامی با دخالت مؤثر امپریالیسم امریکا ، دست کم در افق سیاسی کنونی و در دور اول مبارزه برای قدرت نامحتمل می نماید . یک چنین کودتای نظامی از سوئی بامقاومت مردم روبرو خواهد شد ، مردمی که قیام پرشکوه بهمن ماه را واقعیت بخشیدند و به آسانی تن به دیکتاتوری اختناقی نمیدهند ، وازسوی دیگر با توجه باین حقیقت که در افق کنونی دیکتاتوری از این دست نمی تواند کار کرد بهره کشی سرمایه دارانه را تجدید سازمان دهد ، برای سرمایه داری جهان خوار

بین‌المللی همچون گزینش "بدتر" از "بد" خواهد بود. با توجه به آنچه گذشت شق محتمل درافق کنونی سیاست ایران یک دولت فاشیستی است، دولتی که وظیفه دارد کارکرد بهره‌کشی سرمایه‌داری، سلطه امپریالیسم، و مهمتر از همه هژمونی سرمایه بزرگ وابسته را در داخل بلوک قدرت، تجدید سازمان دهد. در این نوشته ما نشان می‌دهیم که درافق سیاسی کنونی، پیوند گاه مجموعه عناصر فاشیستی هم اکنون شکل می‌گیرد. ما با توجه به این "پیوندگاه مجموعه عناصر فاشیستی"، فاشیسم را درافق سیاسی کنونی، چشم اندازی محتمل میدانیم. عزیمت گاه ما تحلیل عوامل موثر در مبارزه طبقاتی است، و نمود های سرکوب و تاریک اندیشی در هیات بلوک سیاسی حاکم، تحلیل ما را سمت نمیدهد. این روزها لیبرالیسم سیاسی نیز همه‌جا سخن از فاشیسم می‌گوید. از نظرها تعطیل مطبوعات آزاد، تعدی به زندگی عرفی، نادیده گرفتن حقوق زنان و حتی به خاک و خون کشاندن خلقهای مظلوم و ستم‌دیده، هرچند حکایت گر بسیاری چیزها هستند و عمق فاجعه را نشان می‌دهند، لیکن به خودی خود برای فاشیستی نامیدن وضعیت کنونی کافی نیستند. باین جهت سعی شده است بطور عمده به ماهیت وضعیت سیاسی بطور عینی نگریسته شود بنابراین طبیعی است که در این تحلیل آرایش نیروهای طبقاتی و بلوک‌بندی های قدرت نقش اساسی داشته باشد. به اعتقاد ما تنها تحلیلی می‌تواند خصلت - مارکسیستی داشته باشد که از منشور مبارزه طبقاتی بگذرد. اگر ارزیابی ما ضعیف است، این ضعف با اعتقاد خودمان، می‌تواند نشانگر ضعف آگاهی‌مان باشد، نه نادرستی حقیقت بالا.

پارهای از سازمانها و گروههای کمونیست صرفاً "بعلت اینکه لیبرالها به انتقاد از بلوک حاکم سیاسی برخاسته‌اند و نمودهای تاریک اندیشی قشر روحانیت را مورد تاکید قرار می‌دهند، بشکلی نابخود آب تطهیر بر سر روحانیت میریزند و دولت موجود را دولت بورژوازی لیبرال ترسیم میکنند و خطر بورژوازی متوسط را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دهند. در تصویر اینها روحانیت بتدریج قدرت را به نفع کابینه بازرگان، که به خطا دولت‌ش می‌نامند، از دست می‌دهد و سرمایه‌داری از طریق این "دولت" به سرکوب مردم می‌پردازد. لیکن ما بخاطر پارهای شباهتهای سطحی که ممکن است تحلیل ما با تحلیل لیبرالها

داشته باشد، در مواضع خودمان به تردید نمی‌افتیم و میدانیم که مواضع ما اختلاف‌بنیادی با مواضع لیبرالها دارد. باین رفقاً توصیه میکنیم از شباهتهای ظاهری و سطحی نهراسند، و در ضمن بهتر است بدانند که مواضع تحلیلی کنونی‌شان در مواردی تقریباً عین مواضع تحلیلی حزب توده است. و اگر نتایجی را که حزب توده از تحلیل خود می‌گیرد، نمی‌گیرند، بواسطه صداقت انقلابیشان است نه دلیل درستی مقدمات تحلییشان.

۱- نگاه کنید به مجله ماهانه دنیا. شماره ۱ سال ۵۸، "سخنی در باره انقلاب ایران" احسان طبری: "آیا به‌کدام سو می‌رویم. بسوی یک نظام سرمایه‌داری پارلمانی؟ بسوی یک نظام خلقی ضد امپریالیسم با ایدئولوژی مترقی اسلامی؟ بسوی یک کودتای نظامی راست‌گرا؟ بسوی یک هرج و مرج تجزیه‌طلبانه که وحدت ملی ما را تهدید کند؟"

بنظر می‌رسد محتمل‌ترین حالت یک نظام خلقی ضد امپریالیستی با ایدئولوژی مترقی اسلامی است که در عین حال آزادیهای دمکراتیک را محترم شمرد. این حالت در عین حال در درون امکانات داخلی موجود بهترین احتمال است و راه را برای تعمیق و اعتلاء و فرا روئی انقلاب ایران گشوده نگاه میدارد.

۲- نگاه کنید به جزوه "مبارزه با انحصارطلبی" مضمون عمده مرحله فعلی جنبش رهایی بخش، شماره ۱ راه‌فدایی، شهر یور ۱۳۵۸.

نویسندگان این جزوه با قدرت نشان داده‌اند که لیبرالهای تمام عیاری هستند، در قبا و لباده مارکسیست - لنینیستی. مثلاً در ص ۵۰ می‌نویسند: "روحانیت برخلاف بورژوازی وازی بوروکرات در مرحله پیشین ضد دیکتاتوری شاه، جزء ارگانیک سیستم سرمایه‌داری وابسته نیست. اساساً "روحانیت از لحاظ تاریخی صرفاً جزء ارگانیک سیستم فئودالی می‌باشد. از اینرو بررسی مجدد روحانیت نشان میدهد که مبارزه علیه انحصارطلبی روحانیت مبارزه علیه امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور نیست." اگر مبارزه با روحانیت، مبارزه علیه امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور نیست پس چرا باید در وهله اول با انحصار طلبی جنگید؟ این "انحصارطلبی" شما آقایان پوپولیست علت است یا معلول؟ اگر این سوءالات را بدرستی درک می‌کردید آن وقت در پایان جزوه شعار "پیش‌بسوی همکاری هرچه گسترده‌تر نیروهای آزادیخواه علیه انحصارطلبی" نمیدادید.

موقعیت انقلابی سال ۵۷ چگونه بوجود آمد ؟

برای داشتن درکی درست از وضعیت سیاسی کنونی ، نگاهی گذرا و کلی به فرآیند شکل‌گیری انقلاب ۵۷ ضرورت دارد . وضعیت کنونی در بطن حوادث دیروز شکل گرفت ، و عوامل سازنده وضعیت سیاسی کنونی ، چشم انداز مبارزه طبقاتی فردا را معنی می‌دهند . انقلاب سال گذشته محصول یک معجزه ، یک انفجار آنی خلق‌الساعه ، و یا نتیجه اراده و تلاش عده‌ای بخصوص نبود . انقلاب ما مثل هر انقلاب دیگر نتیجه یک بحران اجتماعی - سیاسی عمومی بود . عوامل تعیین کننده در این بحران ، فرآیند گسترش آن بایستی مورد بررسی عینی و علمی قرار گیرد . یکی از مختصات انقلاب ایران نقش ناچیز سازمانگری آگهانه در سمت دادن به حرکت انقلابی توده‌ها است . توجه به این ویژگی ، از سوئی ضرورت پی جویی در علل آن را مطرح می‌سازد ، و از سوی دیگر برجستگی نقش عوامل عینی بحران را نمایانتر می‌کند .

در نوشته حاضر امکان و قصد بررسی علل و اسباب انقلاب را نداریم . ولی برای روشنی بخشیدن به موضوعات بحث حاضر ، ناگزیریم هر چند فهرست وار عوامل موثر تعیین‌کننده در بحران انقلابی را برشماریم . برای سهولت و صرفه‌جویی در بحث ، و نیز به خاطر رعایت درجاً اهمیت عوامل متفاوت ، بحران اجتماعی - سیاسی عمومی را که سال گذشته منجر به یک موقعیت انقلابی گردید از سه وجه مورد توجه قرار می‌دهیم . وجوه اقتصادی بحران ، وجوه سیاسی بحران و وجوه ایدئولوژیک بحران .

وجوه اقتصادی بحران :

ایران یک کشور سرمایه‌داری است . نادیده گرفتن این حقیقت ما را به برهوت سرگردانی و اپورتونیسیم خواهد کشانید . اعتراف باین حقیقت ولیکن نادیده گرفتن نتایج آن در تمام وجوه زندگی اجتماعی مردمان ، نیز نمی‌تواند چاره ساز باشد . ایران یک کشور سرمایه‌داری است و این نظام سرمایه‌داری خود را در تمام وجوه زندگی خلق ما ، و علی‌الخصوص در تضادها و مبارزات طبقاتی این سرزمین بنحوی قاطع نشان می‌دهد و

آهنگ وسعت حرکت تاریخی ما را تعیین میکند. برای مبارزه طبقاتی نحوه چیره شدن مناسبات سرمایه‌داری، شاید حتی باندازه خود واقعیت نظام سرمایه‌داری در ایران، اهمیت دارد. نظام سرمایه‌داری در کشور ما، با رفورم نواستعماری سال ۱۳۴۰ و اقدامات اقتصادی-سیاسی دهه ۴۰، بعنوان نظام تولیدی مسلط پدیدار شد. سرمایه‌داری بدست طبقات حاکم (یا اگر دقیق تر بگوئیم بدست بخشی از طبقات حاکم) به مباشرت از طرف امپریالیسم امریکا در این کشور مسلط گردید. نظام سرمایه‌داری نه در جهت جدایی‌ورهای از امپریالیسم جهانی، که در پیوند ارگانیک با آن تسلط می‌یافت. از این رو سرمایه‌داری در ایران ویژگی‌هایی دارد که غفلت از آنها نیز مبارزه انقلابی را به بیراهه می‌کشاند. از روزی که نظام سرمایه‌داری بعنوان مناسبات تولید مسلط در کشور ما واقعیت یافته وابستگی این کشور به سرمایه‌داری جهانی جهان‌خوار بیشتر، مستحکم تر و ارگانیک تر شده است. عدم توجه یا کم توجهی به واقعیت سرمایه‌داری و ویژگی‌های آن هر دو برای مبارزه انقلابی خسران بار است. از نظر ما جامعه ایران سرمایه‌داری است. این واقعیت تعیین کننده است. لیکن یک جامعه سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است. این واقعیت تکمیلی است. از دو مفهوم "سرمایه‌داری" و "وابستگی"، مفهوم اول تعیین کننده است. "وابستگی" از طریق "سرمایه‌داری" واقعیت پیدا میکند، هرچند

که از لحاظ زمانی "سرمایه‌داری" بعنوان نظام مسلط از طریق "وابستگی" با امپریالیسم واقعیت یافته است. این بینش در تمام تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌ها بایست خود را نشان بدهد. از نظر ما سرمایه‌داری مترقی و دمکراتیک، در دوران بحران عمومی سرمایه‌داری معنا ندارد. در هیچ کجای دنیا، یک جامعه سرمایه‌داری و دمکراتیک، مترقی و مستقل از امپریالیسم جهانی دیگر نمی‌تواند بوجود بیاید.

بنابراین، از نظر ما وابستگی‌ها به معنی فنی کلمه (وابستگی از نظر مالی، تکنولوژیک، بازار و جزاینها) هرچند از اهمیت بسیار بالایی برخوردارند لیکن در یک سیستم وابستگی سرمایه‌داری تعیین کننده نیستند. وابستگی تاریخی تولیدی در یک نظام وابسته، عنصر تعیین کننده است و وابستگی‌های فنی از طریق این عنصر عمل می‌کنند. وابستگی تاریخی

تولیدی روی نفس مناسبات سرمایه‌داری، بعنوان مناسبات مسلط تولید تکیه می‌کند. ایران چرا وابسته‌است و چرا نمی‌تواند خود را از وابستگی رها سازد؟ برای اینکه مناسبات مسلط تولید سرمایه‌داری است. وابستگی ایران به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی چرا عمیق تر میشود؟ برای اینکه مناسبات مسلط تولید سرمایه‌داری است. وابستگی جامعه‌واسا رت خلق ما چرا طولانی‌تر و با دوام‌تر می‌گردد؟ برای اینکه مناسبات مسلط تولید سرمایه‌داری است. وبالاخره آیا درمیان کشورهای زیر سلطه امپریالیسم، جامعه‌ای را سراغ داریم که با حفظ نظام سرمایه‌داری بعنوان مناسبات تولید مسلط توانسته باشد از چنگال جهانخوران بگریزد؟ هرگز. (۱)

اشاره به چند نکته مهم در باره مشخصات و ویژگی‌های سرمایه‌داری وابسته، شاید برای بحث کنونی ما خالی از فایده نباشد.

سرمایه‌داری وابسته حاصل یک تقسیم کار تحمیلی در سطح بین‌المللی است. در این رابطه در نظر گرفتن این حقیقت که در کشورهای زیر سلطه معمولاً وابستگی از لحاظ زمانی مقدم بر سرمایه‌داری است، اهمیت تعیین کننده دارد. منظور از تقسیم کار بین‌المللی "تحمیلی"، غیر ارادی بودن این تقسیم کار نیست، بلکه می‌خواهیم نقش تعیین کننده عوامل سیاسی و فوق اقتصادی را در تعیین نقش کشورهای سرمایه‌داری وابسته در چهارچوب سرمایه‌داری جهانی مورد تأکید قرار بدهیم. مناسبات تولیدی مسلط کشورهای زیر سلطه متلاشی می‌گردد ولی نه در جهت یک سیستم از لحاظ تاریخی مترقی، بلکه در جهت حفظ منافع امپریالیسم جهانی.

در این تغییر و تحولات تاریخی، نیازها و منافع امپریالیسم جهانی تعیین کننده است و بنابراین جهت و خصلت مناسبات جدید (یعنی مناسبات سرمایه‌داری) را تعیین می‌بخشد. از این رو اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری زیر سلطه قاعدتاً "یک اقتصاد هدایت شده از بیرون و هدایت شده به بیرون است. سمت گسترش اقتصاد، وزن بخشهای مختلف آن و نیروی محرک تعیین کننده آن عمدتاً در بیرون از خود جامعه زیر سلطه قرار دارد و نتیجتاً "بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزشهای تولید شده در این چنین نظام اقتصادی، به نحوی تحمیلی به بیرون سرازیر میگردد.

آهنگ متلاشی شدن مناسبات تولید پیش از سرمایه‌داری در این کشورها متناسب با آهنگ شکل‌گیری تولید سرمایه‌دارانه نیست. تولید کوچک و روابط پیش از سرمایه‌داری (در اشکال مختلف آن) متلاشی می‌گردد، بخش قابل ملاحظه‌ای از دهقانان و تولیدکنندگان کوچک، از وسائل تولید جدا میشوند، بی‌آنکه بتوانند با همان آهنگ بخشهای مختلف اقتصاد، به کارگران مزدبگیر تبدیل شوند. علت اصلی این ناموزونی، فقدان تناسب در آهنگ گسترش بخشهای مولد و غیرمولد اقتصاد میباشد. در این کشورها معمولاً خدمات از آهنگ رشد بسیار بالایی برخوردارند. و بخش مولد اقتصاد بارسنگین بخشهای متورم غیر مولد را بردوش می‌کشد. بنابراین مهم‌ترین مختصه اقتصاد زیرسلطه واقعیت پیدا می‌کند. باز تولید گسترده و انباشت سرمایه دچار اختلالات اساسی میگردد. میدانیم که در شیوه تولید سرمایه‌داری انباشت سرمایه چه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. سرمایه‌داری بدون بازتولید گسترده قابل تصور نیست. شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری از آنجاکه عمدتاً "براشکال غیراقتصادی بهره‌کشی استوار بودند، به بازتولید گسترده آنگونه که سرمایه‌داری نیازمند است، احتیاج نداشتند. باز تولید گسترده و قانون انباشت سرمایه، قانون اساسی شیوه تولید سرمایه‌داری است. در جوامع سرمایه‌داری زیر سلطه در عین حال که این قانون همچنان عمل می‌کند، لیکن اختلالاتی اساسی در عمل کرد آن پیدا میشود. بخش I (بخش تولید کالاهای تولیدی) با بخش II (بخش تولید کالاهای مصرفی) تناسب چندانی ندارد. و آهنگ گسترش این دو بخش غالباً نامتناسب و ناموزون است و معمولاً گسترش اقتصاد در جهت رشد بخش II هدایت میشود و همین امر باعث اختلالات جدی در روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه می‌گردد. برخلاف نظریات پاره‌ای از تئوریسین‌های امپریالیستی میزان ارزش اضافی تولید شده در این جوامع ضرورتاً "ناچیز نیست. بلکه آن بخش از ارزش اضافی که جهت گسترش بخش I انباشت می‌گردد ناچیز است. گسترش سریع‌تر بخش II نسبت به بخش I بمعنای افزایش مصرف توده‌ای در این جوامع نیست، بلکه بمعنای افزایش نسبت ارزش کالاهای تجملی نسبت به کالاهای بسه اصطلاح دستمزدی است.

بخش دولتی متورم در اقتصاد این کشورها نقش مخرب و انگلی دارد. بوروکراسی

دولتی وابستگی را تحکیم می کند و بخشهای غیر مولد اقتصاد را متورم تر می سازد. بعلاوه بخش وسیعی از ارزش اضافی به انحاء و اشکال مختلف از طرف کشورهای امپریالیست مکیده میشود. نتیجه اینکه اقتصاد سرمایه داری در این کشورها، با اینکه مناسبات پیشین را متلاشی میسازد، لیکن با همان آهنگ نیروهای تولید را گسترش نمیدهد. وابستگی بمعنای فنی کلمه (مالی، تکنولوژیک نیاز به مواد خام و بازار عرضه) از این کانال خود را نشان میدهد. در اینجا است که می بینیم کشور زیر سلطه بنحوی ارگانیک وابسته اقتصاد جهانی امپریالیستی می گردد و حتی برای نفس کشیدن خود محتاج بازار جهانی است. اقتصاد های عمدتاً "خودکفا" و معیشتی پیش از سرمایه داری نابود شده و جای آن راهمه جا - مناسبات کالایی پر کرده است. در این مرحله که تولید برای ارزش مصرفی معنای خود را از دست داده است، کشور پیش از پیش محتاج خارج می گردد.

اگر به خصلت انباشت سرمایه در این کشورها توجه کنیم، می بینیم سرمایه داران این کشورها برخلاف بورژوازی جوان اروپا در قرن هیجدهم و نوزدهم، عادات مصرفی مسرفانه ای دارند. بورژوازی این کشورها از جهاتی به بورژوازی سوداگر (مرکانتالیست) اروپا شباهت دارد. عوامل فوق اقتصادی در کارکرد بازار و تولید، فضیلت امساک، صرفه جویی، و خردگرایی ناشی از رقابت اقتصادی را بی ارج می سازد. تسلط یافتن مناسبات سرمایه داری و روابط کالایی، از سوئی وزن پرولتاریا را در این کشورها بیشتر می کند و از سوی دیگر فقدان شرایط مساعد برای ایجاد یک بخش صنعتی نیرومند وریشه دار، قسمت اعظم جمعیت را که از وسایل تولید خود جدا و محروم گشته اند، بصورت توده های فقر زده در می آورد. پرولتر ریزه شدن در کشورهای کلاسیک سرمایه داری با کشورهای وابسته غالباً "این فرق را دارد که توده های فقر زده و محروم از وسایل تولید متناسب با متلاشی شدن روابط پیش از سرمایه داری، نمی توانند در داخل مناسبات سرمایه داری برای خودنمایی بدست آورند. عرضه نیروی کار معمولاً با تقاضای نیروی کار در دراز مدت تناسبی ندارد. سختی های دوران انباشت اولیه سرمایه در کشورهای کلاسیک سرمایه داری غرب، برای توده های ستمدیده کشورهای زیر سلطه طولانی تر و سخت تر می گردد. از اینجا است که می بینیم طبقات محروم این کشورها نه تنها در برابر طبقات حاکم خود کشور، بلکه به

عنوان خلقی ستمدیده در برابر حامیان امپریالیست آنها در سطح جهانی ، به پایداری و مبارزه برمی خیزند . مبارزه طبقاتی برای برانداختن بهره‌کشی سرمایه‌داری و مبارزه‌رئانی بخش برای رستن از اسارت بین المللی امپریالیسم جهانی ، در فرآیند مبارزه‌ای واحد و پر پیچ و تاب بشکلی جدائی ناپذیر باهم پیوند می‌خورند .

اقتصاد ایران نه تنها یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های وابستگی سرمایه‌دارانه است ، بلکه ویژگی‌های خاص خود نیز دارد .

یک اقتصاد استخراجی نیرومند ، قسمت قابل ملاحظه‌ای از ارزش اضافی جامعه ما را به وجود می‌آورد . قسمت اعظم درآمد طبقات حاکم و منبع اصلی تغذیه امپریالیسم را همین بخش استخراجی تشکیل می‌دهد . اقتصاد نفت بعنوان بخش مستقل در مجموع اقتصاد ایران ، مختصاتی به تولید اجتماعی جامعه مای بخشد که نادیده گرفتنش بشدت گمراه کننده است . برای درک اهمیت نفت در اقتصاد ایران کافی است اشاره کنیم که در سال ۱۳۵۶ نسبت درآمد ایران از نفت ۳۳ برابر درآمد ناشی از صادرات غیرنفتی بود .

وجود این اقتصاد استخراجی مدتها به طبقات حاکم امکان داد که فشار سیاسی را بیش از فشار اقتصادی بر مردم افزایش دهند ، بی آنکه برای حفظ سلطه خود و تحکیم بنیان حاکمیت شان مجبور شوند دست به جابجایی اساسی اقتصادی بزنند ، حکومت نیرومندی را متعزز سازمان دهند ، حکومتی که نیازهای مالی در جهت بقاء و دوام خود را تا حد معین از طریق درآمد نفت تامین می‌کرد ، و بطور کامل به درآمدهای معمولی دولتی (مالیات ، عوارض و غیره) متکی نبود . شاید یکی از علل رکودهای سیاسی طولانی را که در نیم قرن گذشته به تناوب برین کشور دامن گسترده‌اند بتوان در همین جا جستجو کرد . (۳) در مبارزه طبقاتی بزرگترین نقطه ضعف طبقات حاکم ، وابستگی مطلق اقتصادی آنهاست بر ارزشی اجتماعی ، که حاصل کار طبقات بهره‌ده جامعه است . در یک اقتصاد استخراجی نسبتاً مستقل از روابط تولیدی جامعه ، طبقات حاکم تا حدی میتوانند خود را از این وابستگی مطلق رها سازند . و بنابراین قدرت سیاسی آنها از طریق تغذیه از این منبع اقتصادی و - تقریباً متناسب با آن نیرومندتر می‌گردد . در نیم قرن گذشته امپریالیسم غارتگر حضور فعالی در کشور ما داشته است .

لیکن از آنجاکه بهره‌برداری و غارت منابع نفتی علت اصلی علاقه‌مندی امپریالیسم باین کشور بوده است، مردم ما حضور غارتگران بیگانه را بطور آشکار در بطن زندگی خود لمس نمی‌کردند. نفت در این نیم قرن با زندگی مثلاً دهقان خراسانی چقدر رابطه مستقیم داشته‌است؟ اگر امپریالیسم امریکا برای بهره‌کشی از مردم مثلاً برزیل و گواتمالا، مجبور است با دهقانان این کشورها مستقیماً روبرو شود، در کشور ما چنین اجباری وجود ندارد. امپریالیسم میتواند در پشت دولتهای دست‌نشاندهء ظاهراً "مستقل خود را مخفی کند. مردم حضور بیگانه را در کشور خود آنگونه که باید احساس نمی‌کنند، میهن خود را سرزمین اشغال شده نمی‌دانند، احساسات ملی مردم یک سرزمین اشغالی را ندارند.

همین ویژگی اقتصاد استخراجی مدتها باعث شد بخشهای دیگر اقتصاد ایران به حال خودرها شود طبقه حاکم و امپریالیسم عمدتاً "دلوپس نفت بودند، نیروی کار مردم ما برای بهره‌کشان نیمه استعماری و نو استعماری مهمترین مساله نبود. مثلاً کشاورزی ایران هرگز بطور وسیع مورد توجه امپریالیسم قرار نگرفت. از این رو اقتصاد غیرنفتی ایران چه پیش از رفرم ارضی شاه و چه پس از آن تکیه گاه اصلی وابستگی اقتصادی ایران نبود. و امپریالیسم که در مناطق دیگر برای بهتر سازمان دادن غارت و بهره‌کشی، مجبور است مولدیت کار را در جهت خاصی افزایش بدهد، در کشور ما چنین اجباری نداشت. بنابراین این درکنار اقتصاد پیشرفته نفت (چرا که بهره‌وری بالا در اقتصاد نفت به نفع امپریالیسم بود) اقتصاد وامانده غیرنفتی شکل گرفت، که نه تنها با اولی تناسبی نداشت، بلکه دقیقاً "تحت تاثیر آن دچار همین واماندگی شده بود. مثلاً کشاورزی ما حتی بعد از رفرم، که مناسبات سرمایه‌داری را بنحوی خاص به روستاها کشانید، نتوانست به یک اقتصاد بازار، با بهره‌وری بالاتر از پیش تبدیل شود. بیگانگی اقتصاد نفت را نسبت به مجموع اقتصاد ایران روشن‌ترین وجه میتوان در برنامه تسلیحاتی رژیم آریامهری مشاهده کرد. رژیم شاه در یک دهه بیش از ۵۰ میلیارد دلار خرید تسلیحاتی داشت. و در این برنامه تسلیحاتی غیر از جنبه پرسنلی و ساختمانی آن بر اقتصاد ایران فشار تورمی وارد نمی‌ساخت. نمونه جالب این چنین اقتصادی را میتوان اینک در عربستان سعودی مشاهده کرد. ثروت افسانه‌ای و هزینه‌های گوناگون سرگیجه آور خاندان سعودی، بر محصول اضافی

قبایل عربستان متکی نیست بلکه از غارت ثروت زیر زمینی این کشور تامین می‌گردد ، ثروتی که برای اقتصاد قبایل عرب یک پدیده "بیرونی" است . حتی می‌توان گفت خاندان سعودی بخش ناچیزی از این ثروت بی‌کران را برای تامین آرامش سیاسی ، به اقتصاد داخلی قبایل وارد میکند و باین ترتیب سلطه هژمونی خود را دوام می‌بخشد . لیکن اقتصاد نفت وجه دیگری نیز داشت و هنوز هم دارد . بخش عظیم بوروکراتیک در اقتصاد ایران عمدتاً محصول اقتصاد نفت است . آنها که بخش دولتی اقتصاد را همیشه مقدس می‌شمارند ، نه تنها با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه‌اند بلکه مختصات اقتصاد ایران را نیز نادیده می‌گیرند . در این کشور منبع عمده سرمایه‌گذاری درآمد نفت است و بنابراین غالب سرمایه‌گذاریها از طریق دولت صورت می‌گیرد . بخش دولتی اقتصاد در ایران ، عمدتاً "وظیفه" مقدس " حیف ومیل درآمد ملی ایران از طریق نفت را داشته است و شاید در آینده‌ای که اینک بلوک حاکم تدارک می‌بیند ، نیز چنین وظیفه‌ای داشته باشد .

یکی از علل اصلی چیرگی بورژوازی بزرگ بوروکرات در پانزده سال گذشته ، که میان طبقه بورژوازی ایران شکاف انداخت ، و بعدها حتی موجب بروز اختلافاتی میان رژیم شاه و امپریالیسم امریکا گردید ، در همین جا باید جستجو شود . درآمد نفت در دوره بعد از فرم ارضی ، و مخصوصاً بعد از افزایش بهای بین المللی نفت در سال ۵۳ ، همچون ماده انفجاری مناسبات تولید پیش از سرمایه‌داری را در تمام نقاط ایران متلاشی ساخت . بعد از سال ۵۳ حتی در دور افتاده‌ترین نقاط ایران هر چیزی می‌بایست به پول تقویم شود . اقتصاد معیشتی غیر کالائی حتی در پرت ترین دهات این سرزمین متلاشی شد . و درآمد نفت با آهنگی بیش از پیش شتاب آلود ، به رشد سرطانی خدمات دامن زد . اقتصاد تورم زای وحشتناکی که اینک بر کشور ما سایه افکنده است ریشه همین متلاشی شدن اقتصاد معیشتی و تولیدی ما در جهت متورم ساختن بخش خدمات دارد .

یورش درآمد نفت در سالهای گذشته شباهت زیادی به سرازیر شدن فلزات قیمتی امریکا به اسپانیا و پرتغال در نیمه دوم قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم دارد . اقتصاد صنعتی این کشورها در آن هنگام درست بدلیل دست یافتن به معادن فلزات قیمتی در امریکا ، درهم شکست و فاصله طبقاتی ، ابعاد وحشتناکی پیدا کرد و این کشورها در یک نقطه

عطف تاریخی حساس از رقبای اروپایی دیگر خود عقب ماندند. در ایران نیز فشار درآمد نفت اقتصاد ایران را در جهت وابستگی به امپریالیسم پیشتر برد، و در شکل‌گیری بحرانی، که باید آن را "بحران ساختی" بنامیم نقش قابل توجهی داشت. بحرانی که اقتصاد ایران را در چند سال گذشته متلاشی ساخت، وهم اکنون نیز کشور را در چنگال خود می‌فشارد یک بحران دوره‌ای سرمایه‌داری نیست. این بحران ناشی از "اضافه تولید" یا "کم مصرفی" نیست. این بحران را در کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری اروپا و آمریکا نمی‌توان مشاهده کرد. (۴)

این بحران، بحران تیپیک کشورهای سرمایه‌داری زیر سلطه است، هر چند که در همه آنها ابعاد آن باین وسعت نیست. "بحران ساختی" بحران طاعون زدگی در یک کشور زیر سلطه جهانخواران سرمایه‌داری است. ریشخند شگفت تاریخ است که ثروت بیکران زیر زمینی یک کشور به بلای ویرانگر آن سرزمین تبدیل میشود. نفت که میتواند همچون سکوی پرشی در جهت نوسازی کشور و ایجاد جامعه‌ای رها از بند بهره‌کشی برای خلق ما باشد، در طاعون سیاه سرمایه‌داری، به وسیله تباهی مردم ما تبدیل شده است.

اشاره‌ای مختصر به مشخصات بحران ساختی ایران برای بحث ما ضرورت دارد. با در نظر گرفتن مشخصات کلی سرمایه‌داریهای زیر سلطه که در بالا اشاره‌ای به آن شد، نگاهی گذرا به اقتصاد طاعون زده ایران می‌اندازیم. طبق آمار ۱۳۵۵ در حدود ۵۲ درصد جمعیت کشور در روستاها بسر می‌بردند، در حالیکه در همان سال سهم بخش کشاورزی (شامل کشاورزی، دامپروری، جنگلداری و صید) در تولید ناخالص ملی ۹/۵٪ بود. روستاهای ایران حتی غذای خود را نمی‌توانستند (و نمی‌توانند) تولید کنند (۶). کشاورزی ایران در بیش از ۶۵ هزار ده و مزرعه کوچک در سراسر این سرزمین پهن‌اور پراکنده شده است. وسائل تولید کشاورزی در غالب نقاط ایران در هزار سال گذشته تحولی کیفی پیدا نکرده است. مزارع مکانیزه فقط در حدود ۴ درصد تولیدات کشاورزی را تامین میکنند. (۷) مالکیت‌های دهقانی کوچک عملاً نابود شده است و در یک اقتصاد کالائی نمی‌تواند بسیاق قبل احیاء گردد. بهره‌وری کار در کشاورزی تقریباً نا چیز است. اگر قرار باشد بهره‌وری بالا برود بایستی واحدهای بزرگ تولیدی با استفاده از تکنیک و امکانات

علمی جدید در کشاورزی بکار بیفتند. برای اینکه در چهارچوب مناسبات سرمایه داری، سرمایه‌گذاری در کشاورزی سود آور باشد، ایجاد شبکه‌ای طولانی از راهها که بتواند ۵-۶ هزار واحد تولیدی روستائی را بهم متصل کند، ضرورت دارد. لیکن ایجاد این شبکه، بدون بالا رفتن چشم‌گیر بهره‌وری کار در کشاورزی برای سرمایه‌داری بصره نیست.

افزایش قابل ملاحظه بهره‌وری کار در کشاورزی با دو مانع حقوقی و فنی روبرو است. مالکیت‌های کوچک دهقانی را بدون خلع ید قاطع از دهقانان نمی‌توان یکپارچه کرد (راه دیگر مزارع اشتراکی دهقانی است که با مانع بزرگتر سیاسی - یعنی حاکمیت موجود - روبروست). از بین بردن مالکیت‌های کوچک دهقانی با سرعت زیاد مسلماً "به انفجار اجتماعی می‌انجامد و اردوی انقلاب ایران را واقعیت می‌بخشید و دشمن سرمایه‌بزرگ وابسته یعنی پرولتاریا را خطرناکتر می‌ساخت. (۸)

این مشکل برای حاکمان کنونی ایران نیز مطرح است. از سوی دیگر پراکندگی روستاها، غیر مساعد بدون پاره‌ای از مناطق روستائی برای کشاورزی بزرگ جدید و مکانیزه و فقدان آب در بسیاری از مناطق روستائی ایران، مانع بزرگ دیگری است در برابر سرمایه‌داری که همیشه تشنه سود است و جز آن محرکی ندارد. عامل دیگری نیز در این میان دخالت مؤثر دارد. سرمایه‌داری، کشاورزی سنتی و معیشتی ایران را متلاشی ساخته است، بی‌آنکه تولید کشاورزی بتواند سرمایه‌دارانه گردد. تولید برای ارزش مصرف حتی در روستا های ایران معنای خود را از دست داده است، همه چیز باید به پول تبدیل و تقویم شود. ارزش مبادله دیگر نمی‌گذارد تولید برای مصرف و نیاز شخصی صورت بگیرد، و تقویم به پول به ضرر کشاورزی صورت می‌گیرد.

کالاهاى مصرفی که از شهرها به روستاها سرازیر میشوند با سیالیت بیشتری قیمت خود را با بحران تورمی انطباق میدهند. ارزش مصرف در روستاهای ایران بوسیله ارزش مبادله خفه شده است، و دهقان ایرانی در این داد و ستد همیشه بیش از آنچه دریافت می‌کند، از دست میدهد. حدود ۴۰ درصد تولید ناخالص ایران را درآمد نفت تشکیل میدهد، در حالیکه تنها ۵۰ هزار کارگر مولد در آن اشتغال دارند، و در واقع دستمزد دریافتی این عده از درآمد نفت سهم ناچیزی از آن را تشکیل میدهد، و قسمت اعظم درآمد نفت در

بخشهای غیرمولد اقتصاد نه تنها حیف و میل می‌گردد، بلکه به متلاشی ساختن بخشهای مولد اقتصاد کمک می‌کند. سهم بخش خدمات در تولید ناخالص ملی ایران نزدیک به ۴۰ درصد است. درآمد نفت بجای آنکه در خدمت نوسازی اقتصاد تولیدی ایران بکار گرفته شود صرف متورم ساختن بخشی غیر تولیدی گشته است. تقریباً یک سوم جمعیت فعال ایران از بخش خدمات تغذیه میکنند. اینان بیش از آنکه تولید کننده ارزشی باشند مصرف کننده آن هستند. تصفیه بخش خدمات از طریق منحل کردن اقتصاد غیر مولد موجب انفجار اجتماعی بزرگی می‌گردد. اشتغال نسبتاً بالا در دوره دیکتاتوری - مخصوصاً از سال ۱۳۵۳ به بعد غالباً از طریق توسعه بخش خدمات امکان پذیر میگشت. در تمام برنامه‌های "عمرانی" دوره دیکتاتوری آریامهری، رشد صنعت و کشاورزی همیشه پائین تر از آهنگ پیش بینی شده بود، و حتی در دهه ۵۰ کشاورزی رشد منفی داشت. در حالیکه خدمات همیشه بیش از آهنگ پیش بینی شده گسترش می‌یافت. سهم صنایع و معادن (منهای نفت) حتی در آمار پردازیهای دوره رستاخیزی، کمتر از ۱۸ درصد تولید ناخالص ملی بود. صنایع ایران غالباً در تولید کالاهای صنعتی جانشین واردات متمرکز شده است. بیش از ۴۰ درصد ارزش تولیدات صنعتی ایران، متعلق به صنایع نساجی و غذایی است.^(۹) غالب این صنایع جز "بهداشتی کردن" کالاهای غذایی نقش دیگری ندارند و فقط نیاز اقشار جدید شهری را پاسخ می‌گویند. تولید صنایعی که می‌توانند ارزش فزوده بالائی داشته باشند، غالباً از جهات گوناگون به خارج متکی است. بخش قابل توجهی از صنایع جدید ایران صنایع "مونتاژ" هستند؛ راه‌گزیز برای مصنوعات امپریالیستی از عوارض گمرکی و سود بازرگانی. مصرف کننده ایرانی حتی حق انتخاب میان کالاهای ساخت بیگانه را نیز ندارد و بایستی آن چیزی را مصرف کند که بورژوازی بوروکراتیک انحصاری اجازه میدهد. دیوارهای گمرکی در کشورهای وابسته بمعنای دفاع از صنایع و تولیدات داخلی نیست، در اینجا بک کارتل بین‌المللی خاص رقبای خود را باین وسیله از قلمرو اقتصادی خود بیرون میراند. ۷۰ تا ۸۰ درصد و در مواردی حتی ۹۰ درصد قطعات محصولات صنعتی ساخت ایران از خارج وارد میشود. حقیقتی که در سمینار صنایع نساجی در سال ۱۳۵۶ فاش گردید بیانگر عمق فاجعه در صنایع ایران بود. در این سمینار ظرفیت صنایع نساجی ایران در آن سال

نزدیک یک میلیارد متر برآورد میشد و تقاضای بازار داخلی در حدود ۸۵۰ میلیون متر بود. در حالیکه صنایع نساجی فقط در حدود ۳۷۵ میلیون متر تولید می کرد. یعنی تقریباً با یک سوم ظرفیت تولیدی کار می کرد. این پدیده را چگونه می توان توضیح داد؟ نرخ سود سرمایه در سالهای گذشته نزدیک ۳۰ درصد بود، و طبیعی است که این نرخ سود عمدتاً نمی توانست در صنایع و کشاورزی بدست آید بلکه از سرمایه گذاریهای غیرمولد حاصل میشد. و هرچند دولت سعی داشت سرمایه گذاری در بخشهای کشاورزی و صنایع را از طریق تخصیص اعتبارات تشویق کند، با وجود جاذبه نیرومند بخشهای غیرمولد، که زائیده اقتصاد انگلی و وابسته به نفت بودند، هرگز باین کار موفق نشد. گذشته از این، رشد بخشهای غیرمولد اقتصاد موجب افزایش ارزش نسبی کالاهای باصطلاح دستمزدی می گردید. قیمت کالاهای مصرفی مزد بگیران با آهنگی سریع تر از کالاهای دیگر افزایش می یافت. افزایش بخشهای غیرمولد، تقاضای کالاهای مصرفی را بالا می برد ولی متناسب با آن تولید این کالاها افزایش نمی یافت. بیشترین سنگینی این افزایش بردوش طبقات و اقشار مصرف کننده پائین وارد میشد دور باطل فساد آغاز می گردید. در این بحران ساختی امکانات تولیدی آنچنان ضعیف و بخشهای غیرمولد و انگلی آنچنان سنگین است که تنها بایک انقلاب اجتماعی بنیادی میتوان از دور باطل فساد رها گردید. در بحران های دوره های سرمایه داری معمولاً امکانات تولید بیش از تقاضای "مؤثر" جامعه است، در حالیکه بحران کنونی قدرت تولیدی جامعه اساساً "درهم شکسته است. یک کشور تقریباً در همه زمینه ها، حتی برای نان خود، به واردات چشم دوخته است. در اقتصاد طاعون زده سرمایه داری وابسته ظرفیت تولیدی جامعه از بین رفته است، نه اینکه "عوامل تولید" وجود نداشته باشد، بلکه امکانات اجتماعی تولید درهم شکسته است. برای رهایی از این بحران بیش از اقدامات اقتصادی و پیش از اقدامات اقتصادی، مالی و پولی به اقدامات اجتماعی - سیاسی نیاز می افتد. و این در یک بلوک قدرت نیرومند قابل تصور است. بحران ساختی بزرگترین ضربات را بر تسلط رژیم آریامهری وارد ساخت. از سال ۱۳۵۳ اقتصاد ایران در سرایشی تنیدی افتاد که رهایی از آن تقریباً ناممکن بود. ورژیم شاه علی رغم تلاشهایی که برای مهار کردن بحران بعمل آورد نتوانست از نابودی کامل اقتصادی جلوگیری کند. و حتی می توان گفت

که تلاشهای مذبحانه رژیم فرآیند از هم پاشی را شتاب بخشید . و بحران اینک ادامه دارد و ابعاد گسترده تری پیدا کرده است ، بحرانی که با عوام فریبی نمی توان سرپوش بر آن گذاشت ، و تنها با منطق بی رحم مبارزه طبقاتی می توان ریشه هایش را شناخت و راه رهایی از چنگال آن را پیدا کرد .

وجوه سیاسی بحران :

اقتصاد نامتعادل سرمایه داریهای وابسته ، دمکراسی بورژوازی را در این کشورها بعنوان یک نهاد تثبیت شده امکان خودنمایی نمیدهد . سرمایه داری در دوران زوال تاریخی خود برای کشورهای چیره میشود . تقریباً هیچ یک از این کشورها تجربه ای از سرمایه داری - رقابتی ندارند . سرمایه انحصاری وابسته مناسبات تولید پیشین را در جهت پایدارسازی منافع امپریالیسم جهانی متلاشی می سازد . از این رو جایبایی های وسیع طبقاتی غالباً با کنترل خود طبقات حاکم صورت می گیرد . از بین رفتن مناسبات تولید پیش از سرمایه داری بوسیله مناسبات سرمایه داری ، نه در جهت پیشرفت تاریخی ، بلکه در غالب موارد برای خفه کردن انقلابات توده های ستم دیده خلقهای این جوامع عملی می گردد . از این رو دولت در این جوامع بر جایبایی های وسیع طبقاتی که از دگرگونی مناسبات تولیدناشی می گردد ، نظارت دارد ، سلطه امپریالیسم خارجی را پاسداری می کند ، بهره کشی از طبقات ستم دیده اصلی جامعه را سازمان میدهد ، در اختلافات درون بلوک حاکم ، که غالباً شدیدتر از کشورهای متروپل می باشد ، داوری میکند ، و هژمونی سرمایه بزرگ انحصاری را در درون بلوک قدرت پایه ریزی می کند ، و بالاخره از طریق سیستم توزیع مجدد زمینه مادی سودآوری برای سرمایه گذاریهای غیردولتی فراهم می آورد و با اصطلاح " صرفه جویی های خارجی " را برای بورژوازی تامین میکند .

کارکردهای چندگانه فوق ، دولتهای این جوامع را بیشتر با " تسلط " مشخص می کنند تا با " هژمونی " . صحنه سیاست همیشه شاهد خشونت عریان و شمشیر برهنه است . نادیده گرفتن این حقیقت در باره دولتهای جوامع سرمایه داری وابسته ، و امید بستن به استقرار

دولتهای باصطلاح لیبرال، همیشه بمعنای سقوط در اپورتونیسیم و سازش طبقاتی است. در کشور ما نیز بعد از کودتای امریکائی ۲۸ مرداد، و درهم شکستن جنبش، وظیفه دولت شاه سازمان دادن نفوذ امریکا و درهم شکستن مبارزات انقلابی مردم ما بود. خشونت سیاسی برای انجام این کارها ضرورت واقعی داشت. بعد از ۱۳۴۰ دولت وظیفه داشت اختلاف درون بلوک حاکم قدرت را در جهت استقرار سرمایه‌داری حل و فصل کند. شعارهای عوام فریبانه و رفراندوم مسخره برای اجرای برنامه‌های شاهنشاهی برای سازمان دادن هژمونی سرمایه وابسته بزرگ در درون بلوک قدرت ضرورت داشت. اختلافات درون بلوک قدرت رژیم شاه را وا میدارد که به تشنج‌زدائی سیاسی میان ایران و شوروی بپردازد. از رابطه با کشورهای سوسیالیست برای متعادل کردن اختلافات درون بلوک قدرت و اختلافات میان امپریالیسم و گروه حاکم استفاده میشود. و این وزنه متعادل کننده بالاخره هژمونی سرمایه وابسته بوروکراتیک به رهبری دربار را در درون بلوک قدرت تامین میکند. (۱۰)

اصلاحات ارضی با حذف تقریباً تمام مهره‌های دیگر امپریالیسم، بدست شاه و مردان وقادار باو عملی می‌گردد. بورژوازی بوروکراتیک تقویت بخش دولتی را درپیش می‌گیرد. این یک اقدام سیاسی است تا اقتصادی. قرار داد کارخانه‌های صنعتی با کشورهای سو-سیالیست در این دوره بسته میشود. وسائل نقلیه نیروی زمینی ارتش از شوروی خریداری میشود. و بهنگامیکه هژمونی بورژوازی بوروکراتیک در درون بلوک قدرت پذیرفته میشود و استقرار می‌یابد، شاه چراغ سبز را میدهد.

تقویت بخش خصوصی در برابر بخش دولتی آغاز می‌گردد. لیکن بورژوازی بوروکرات که اینک رهبری بلوک قدرت را کاملاً در دست گرفته است باآسانی به شرایط شرکاء خود تن در نمیدهد. دو حادثه مهم موضع بورژوازی بوروکرات را نیرومند تر می‌سازد، - انگلستان به حضور نظامی خود در ماوراء سوئز پایان میدهد و "بحران نفت" به ابتکار کشورهای متمدنی عرب (عمدتاً "لیبی و الجزایر) آغاز می‌گردد. شاه ماموریت دارد از منافع امپریالیسم جهانی در منطقه خلیج فارس پاسداری کند. و کنفرانس اوپک در پایان ۱۳۴۹ در تهران شاهد میانجیگری شاه بین کشورهای متمدنی عرب و امپریالیسم جهانی است. امپریالیسم، نقش شاه را در این کنفرانس باین جهت می‌پذیرد که از سوئی ستون حمله کشورهای متمدنی عرب را در داخل اوپک درهم شکند و از سوئی دیگر منابع مالی لازم

برای ایفاء نقش جدید خود در خلیج فارس داشته باشد .

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ ، تحریم نفتی از طرف کشورهای عرب و در نتیجه آن بحران بین المللی انرژی ، بهای بین المللی نفت را چندین برابر می کند . این حوادث موضع بورژوازی - بوروکراتیک را نیرومندتر می سازد . نقش دولت در اقتصاد ابعاد بی سابقه ای پیدا می کند . با اینکه روی تقویت بخش خصوصی توافق شده است ، و با اینکه دولت باتمام امکانات سیستم بانکی و غیره درآمد نفتی را به بخش خصوصی تزریق می کند لیکن سهم نسبی بخش دولتی با آهنگ سریع تری افزایش می یابد .

از سال ۱۳۵۳ به بعد نفت دیگر یک عامل خارجی نسبت به اقتصاد ایران نیست ، درآمد نفت با شتاب سرگیجه آوری اقتصاد را در جهت یک جامعه طاعون زده پیش میراند . دولت در همه امور اقتصاد مداخله می کند . از سال ۵۳ به بعد دولت دیگر خود را نماینده طبقه بورژوازی وابسته ایران نمی داند ، بلکه خود را خالق آن نیز میداند . درست در همین رابطه است که " حزب واحد فراگیر " رستاخیز به مشروعیت دسته بندی در درون بلوک قدرت پایان میدهد . نفت بورژوازی بوروکراتیک را هار کرده است . حوادث با سرعتی ، شتاب آلود فرا میرسند . اقتصاد تورم زا و روستاهای ویرانه کشور را ویران تر می سازد و جمعیت فعال کشاورزی را با سراب درآمد پولی بالا می ربايد ، " نهضت " ساختمان صنعت " بساز و بفروش " را گسترش میدهد ، و شگفت آنکه مساله مسکن را در شهرها بیشتر از پیش ، دامن میزند ، بوروکراسی نفتی و ارتش نفتی همراه با نابودی کشاورزی تورم را عمیق تر می سازد . قحطی تورمی همه جامعه را فرا می گیرد . حتی دهقان ایرانی در پرت ترین آبادی مثلاً آذربایجان تخم مرغ اسرائیلی مصرف میکند . مصرف کنندگان درآمد نفت حتی نان خالی مردم را از دهانشان می قاپند . فشار تورم بیش از همه بر دستمزدها ، بر حقوق بگیران پائین و بر اقتصاد دهقانی سنگینی می کند . در مسابقه جنون آسای مصرف که دریافت کنندگان درآمد نفت آغاز کرده اند ، زحمتکشان این سرزمین بیش از پیش زیر دست و پا له میشوند . بورژوازی غیر انحصاری و سرمایه متوسط نارضائی خود را نشان میدهد ، رژیم بجای توجه باین نارضائی ، بانحصاری کردن شبکه توزیع می پردازد . از سویی فروشگاههای بزرگ زنجیره ای ایجاد میشوند و از سوی دیگر تولید کنندگان کوچک

وتوزیع کوچک زیر ضربه اقتصادی و حتی غیراقتصادی و پلیسی رژیم شاه قرار می‌گیرند. به پیشنهاد شاه و مردان وفادارش مقوله‌ای بنام "گرانفروشی" وارد قاموس اقتصادی می‌گردد. خرده بورژوازی و اقتصاد کوچک بطور منظم مورد یورش پلیسی سرمایه‌بزرگ بوروکراتیک قرار می‌گیرد. میان بخش بوروکراتیک بلوک قدرت با بخش‌های دیگر، تضاد شدت می‌یابد. بخش غیر بوروکراتیک بلوک قدرت که اینک بازی را باخته است می‌خواهد از طریق رسمیت دادن به جناح‌های درون حزب رستاخیز مبارزه خود را سازمان بدهد. ولیکن هربار بانهیبی از طرف رقیب میدان را خالی میکند. اختلاف میان جناح بوروکراتیک بلوک قدرت و امپریالیزم علنی می‌گردد، سنای آمریکا از جاه‌طلبی شاه در منطقه شکوه می‌کند. مسأله حکومت برای ایران به یکی از مسائل مورد اختلاف الیگارش‌های مالی آمریکا تبدیل می‌شود. مطبوعات سرمایه‌مالی آمریکا درباره "ساختن فرانگشتین جدیدی در ایران" به دولت خود هشدار می‌دهند. کارچاق‌کنهای ایران و عربستان سعودی در کنگره آمریکا به جان هم می‌افتند. نقش شاه در اوپک مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

عربستان نمونه مطلوبتری است. حتی سنای آمریکا مسأله آزادی‌های فردی و شکنجه زندانیان سیاسی در ایران را مورد بحث قرار می‌دهد. نقش ایران در منطقه هرچند برای الیگارش‌های مالی آمریکا رضایت بخش است، لیکن نمی‌تواند از این اختلافات تأثیر نپذیرد. از سوی دیگر رسوائی‌های رژیم در سرکوب جنبش‌های رهائی بخش منطقه، به خصوص در ظفار، نمی‌تواند در مبارزات مردم ایران بی‌تأثیر باشد. بخش بوروکراتیک سرمایه بزرگ که اینک پرتگاه را بچشم می‌بیند، تمام نیروی خود را جمع می‌کند که خود را نجات دهد ولی اوضاع را بدتر از بد می‌کند. تمام امور را در دست خود متمرکز می‌سازد. کابینه هویدا (نشانه ثبات دوره انقلاب سفید) کنار گذاشته می‌شود، آموزگار برای کنترل تورم و تقویت بخش‌های مولد اقتصاد ماموریت می‌یابد. نرخ بهره بانکی افزایش می‌یابد، سیاست انقباضی اتخاذ می‌شود، سرمایه‌گذاری در ساختمان کندتر می‌گردد و مبارزه با گرانفروشی بطور تلویحی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. کمیسیون شاهنشاهی برای رسیدگی به اوضاع آشفته اقتصاد غارت ایجاد می‌گردد. لیکن در عمل نتیجه معکوس بار می‌آورد. از لحاظ سیاسی کابینه حتی معنای صوری خود را از دست می‌دهد. کشور حتی بطور علنی به عصر فرمانها باز می‌گردد. دفتر "علیا حضرت شهبانو" حتی بطور رسمی

نیرومندتر از کاخ نخست وزیری و مجلسین است. "نظام شاهنشاهی" بطور علنی و آشکار و با صراحت جنون آمیزی در مقابل "حکومت مشروطه" و قانون اساسی قرار گرفته است. اعلام علنی "عصر فرمانها" و سیاست اقتصادی جدید برای کنترل بحران، درسراشویی سقوط، به ترمزی می ماند که نظام آریامهری رابه ته دره دوزخ پرتاب می کند. اشتغال کاذب در یک اقتصاد تورمی که همچون پرده نازکی جلو چشم مردم را گرفته بود و عمق فاجعه را از آنها نهان میداشت، از بین می رود. ماشین دوزخی اقتصاد وابسته، که تلاش می کند از شتاب شیطانی خود بکاهد، درهم می شکند. رکود نیز بردنیای جنون گرفته تورم افزوده می گردد: بیکاری خود را نشان میدهد.

مردم که در اعماق به مبارزه خود علیه رژیم استبدادی و استعماری ادامه میدادند، مردمی که زخمهای خود را گرچه می پوشاندند ولیکن هرگز نمی توانستند فراموش کنند، مردمی که در هشت سال گذشته پرواز مرغهای طوفان در آسمان هنوز آبی را با حسرت نگریسته بودند، و گاه با ناباوری بدریای طوفانی اندیشیده بودند، اینک به حرکت در می آیند. جرقه های ناچیز به حریق بزرگ تبدیل می شود. تظاهرات شجاعانه مردم قم به خون کشیده می شود، و بدنبال خود قیام با شکوه مردم تبریز را می آفریند. دریا به موج می نشیند و طوفان آغاز می گردد.

ظاهرا "آغاز طوفان ناگهانی است ولیکن هیچ طوفان بزرگی ناگهان آغاز نمی گردد. از سال ۵۴ مبارزات مردم در اعماق شدت می یابد و از هر چندگاه جرقه های کوچک حریقی بر می آفریند. دهها حریق از این دست، که مقدمه حریق بزرگ هستند، و راه دشوار و رنجباری را نشان میدهند که خلق ستم دیده ما در چند سال آخر رژیم آریامهری طی کردند. مبارزات دهقانان در مناطق کشت و صنعت و بر سرزمینهای زیر سدها که از طرف سرمایه انحصاری غصب شده است، درگیریهای مردم با دستگاههای اطاق اصناف که با اصطلاح "مبارزه با گرانفروشی" هدایت می کرد، مبارزات قهرمانانه زحمتکشانشان در خارج از محدوده تهران، که هستی خود و زندگی فرزندانیشان را زیر چرخ بولدوزرها و رژیم دیکتاتوری از دست میدادند، دهها اعتصاب قهرمانانه در تاریک ترین لحظات دیکتاتوری، مبارزات کوچکی نبودند و تاءکید ما روی اختناق بمعنای نادیده گرفتن این

مبارزات نیست ، بلکه تاکید بر شکل مبارزه طبقاتی مردم در شرایط دیکتاتوری اختناقی است که غالباً " نمودهای سیاسی علنی پیدا نمی کند .

رژیم شاه که دموکراسی بازی را خود علناً " مختومه اعلام کرده است ، درسازشیا جناح های مختلف سرمایه نمی تواند انعطاف لازم به خرج بدهد . سرمایه متوسط که دست همکاری خود را دراز کرده است ، پس رانده میشود . سرمایه بوروکراتیک و در رأس آن شاه ، برای آنکه در جبهه داخلی عقب نشینی نکند ، به سرعت اختلافاتش را با شرکا خود حل می کند .

شاه شرایط الیگارشسی آمریکا را درباره اوپک می پذیرد ، کنترل کامل آمریکائیان بر سلاحهای فوق مدرن مورد قبول قرار می گیرد . کارتر ، این حواری مسیح ومدافع " حقوق بشر " معتقد می شود که انجیل خود را ارزان نفروخته است و از شاه حمایت می کند . در ملاقات تهران ، حتی ماموریت جدید سرکوب به شاه داده می شود . شاه به " حبشه " اولتیماتوم میدهد ، لیکن طوفان انقلاب نمی گذارد که شاه حتی به سفرهای رسمی معمولی خود بپردازد . طوفان دیگر نیرومندتر از آن شده است که بتوان با تعویض مهره وجناحها در درون بلوک حاکم مهارش کرد . آمریکا بهتر از همه این حقیقت را درک کرده است .

وجوه ایدئولوژیک بحران :

دولت در جوامع سرمایه داری زیر سلطه از حمایت مردم برخوردار نیست . تکیه گاه طبقات حاکم بر این کشورها عمدتاً " تسلط " است تا " هژمونی " . همانطور که در بالا اشاره شد ، خشونت عریان معمولاً در صحنه سیاست این کشورها حضور فعالی دارد . ایران دوره آریامهری نیز مستثنی از این قاعده نبود . جنبش مردم کشور ما در دوره دوازده ساله بعد از دیکتاتوری رضاخانی ، نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک گروهها وطبقات حاکم متکی به امپریالیسم را بشدت ضعیف کرده بود . کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ، هرگز نتوانست خاطره شیرین جنبش انقلابی دوره پیشین را از اذهان مردم بزداید . حکومت کودتا تا رفرم ارضی ۱۳۴۰ هرگز فرصت عوام فریبی پیدا نکرد . رفرم ارضی که عمدتاً برای تجدید سازمان سلطه امپریالیسم صورت می گرفت ، عوام فریبی سازمان یافته و

گسترده‌ای را لازم داشت، و رژیم کودتا از این طریق تا حد قابل ملاحظه‌ای نسبت به دوره پیشین خود را تقویت کرد. لیکن همانطور که در بالا اشاره شد، رفرم، هژمونی بورژوازی بوروکراتیک را نیز در درون بلوک قدرت تامین کرد. بنابراین امکان به وجود آمدن بازیه‌های دموکراتیک پارلمانی را منتفی ساخت. از این دوره به بعد مجالس قانون گذاری (که معمولاً در ایران ارزش تبلیغی داشتند) آشکارا نقش صوری خود را نیز از دست دادند. بورژوازی بوروکراتیک با اصلاحات ارضی و رفراندوم کذایی حمایت (و یا اگر دقیق‌تر بگوئیم) سکوت رضایت آمیز روحانیت و مراجع بزرگ تقلید را از دست داد. روحانیت در دوره پیشین بعلت نیرومندتر شدن نفوذ جنبش چپ به نوعی حمایت ضمنی از حکومت پرداخته بود. رفراندوم مخالفت علنی مراجع تقلید را برانگیخت. عده‌ای علت مخالفت روحانیت را درم تلاشی شدن فتوایسم میدانند و انگیزه اصلی آن را از بین رفتن موقوفات می‌شمارند. بنظر ما این عامل گرچه نقش معینی داشت، عامل اصلی و تعیین کننده نبود. روحانیت بیشتر از هر چیز به متلاشی شدن زندگی سنتی حساسیت نشان می‌داد. این حقیقتی است که فتوایسم پایگاه مادی روحانیت را تشکیل می‌داد، ولی این نیز حقیقتی است بزرگتر که پایگاه معنوی و نفوذ و اعتبار روحانیت در بین خرده بورژوازی سنتی شهرها بود^(۱۳) و همین خرده بورژوازی سنتی بود که به روحانیت اجازه میداد بعنوان یک نیروی سیاسی عمل کند. بیاد بیاوریم که قیام قهرمانانه ۱۵ خرداد (که عمدتاً "یک قیام ضد استبدادی و ضد استعماری بود) نه بوسیله فتوایها، که بوسیله توده‌های شهری به سرکردگی خرده بورژوازی سنتی بوجود آمد. و نقش رهبری کننده روحانیت در این قیام تصادفی نبود. خرده بورژوازی سنتی از رهبری طبیعی خود تبعیت می‌کرد و آن را به میدان میکشاند. درگیری روحانیت و مرجعیت با رژیم دیکتاتوری، برای حکومت کودتا بیش از پیش مهلک بود. رژیم تلاش کرد از طریق سرمایه‌داری کردن مناسبات اجتماعی نفوذ روحانیت را تضعیف کند و نتوانست. زیرا اولاً شکست برنامه‌های اقتصادی (یا بهتر است بگوئیم پیروزی اقتصاد غارت) شمشیر عریان رافرا می‌خواند و بنا بر این امکان عوام فریبی به رژیم نمیداد، ثانیاً یورشهای پی در پی اقتصاد غارت در حله اول خرده بورژوازی را زیر

ضربه قرار میداد و این گروه اجتماعی را به یک نیروی فعال سیاسی تبدیل می کرد ،
 ثالثاً " خصوصیات بورژوازی بوروکراتیک ، که رهبری بلوک قدرت را در دست گرفته بود ،
 امکان نمیداد " دستگاههای ایدئولوژیک دولت " از " دستگاههای سرکوب دولت " فاصله
 نسبی بگیرند و نقش فعالی ایفاء کنند . در جامعه سرمایه داری ، طبقات حاکم نمی توانند
 بهمان شیوه جوامع پیش از سرمایه داری مردم را بفریبند ، به این دلیل ساده که نمی توانند
 بشیوه پیشین آنها را استثمار کنند . شکل اصلی بهره کشی در سرمایه داری بهره کشی
 اقتصادی است . جامعه سرمایه داری بر تضاد میان " شهروندی سیاسی " و " شهروندی
 اقتصادی " متکی است . انسان آزاد است ، لیکن از لحاظ اقتصادی در بند است . بنابراین
 آزادی در سطوح غیر اقتصادی و فوق اقتصادی برای فریب طبقات زحمتکش جامعه سرمایه
 داری ضرورت دارد ، و بهنگامیکه این آزادی رعایت نگردد و یا بنحوی محدود شود ،
 فریب بزرگی که بهره کشی سرمایه داری بر آن استوار است بی رنگ می گردد ، و در آن هنگام
 است که شمشیر عریان به صحنه فراخوانده میشود . طبیعی است که استقلال نسبی " دستگاه
 های ایدئولوژیک دولت " در جائیکه حکومت با شمشیر برهنه ظاهر می گردد نمی تواند معنی
 داشته باشد و بنابراین دستگاههای مزبور دیگر اثری ندارند . رابعاً " یک جهان بینی عرفی
 منسجم و ریشه دار نتوانست در مقابل جهان بینی مذهبی خرده بورژوازی سنتی پا بگیرد .
 رژیم کودتا در حوزه ایدئولوژیک بزرگترین دشمن خود را جهان بینی پرولتری تلقی می
 کرد و مسلماً " در این محاسبه خود بهیچ وجه راه خطا نمی رفت . بنابراین با تمام
 امکانات راههای نفوذ این جهان بینی را مسدود می ساخت . نتیجه این بود که حتی
 جهان بینی عرفی بورژوازی لیبرال نتوانست بنحوی ریشه دار در این زمین بایر دیکتاتوری
 پا بگیرد . رژیم کودتا که می خواست سنت مبارزه بورژوازی ملی ایران را نیز بخاک بسپارد
 همه ایدئولوژیها را خشکاند . وجود هر نوع سیستم ایدئولوژیک شکل گرفته و جا افتاده
 از نظر رژیم خطرناک تلقی می شد . (۱۱) در تمام دوره دیکتاتوری آریامهری همه ایدئولوژیها
 سرکوب گردید . حتی پارهای ایدئولوژیها که باب طبع امپریالیسم بودند ولیکن بدلائل
 خاصی برای دیکتاتوری خطرناک بودند و ممکن بود روزی مزاحمتی فراهم آورند ، اجازه
 رشد نیافتند . دیکتاتوری اختناق آن نوع ایدئولوژی را لازم داشت که هر نوع ایدئولوژی
 را نابود کند .

رژیم در پایان دهه ۴۰ برای ایجاد یک پرده ستر و "ماسک فرهنگی" فریبنده تلاشهایی کرد ولی بهنگامیکه مبارزه انقلابی با آغاز سال ۵۰ وارد مرحله حادثتری گردید و بمحض اینکه دیکتاتوری گرایش به چپ را در تمام جناحهای جنبش انقلابی مشاهده کرد، "ماسک فرهنگی" را غیر ضروری تشخیص داد و با شدت جنون آمیز به سرکوب جوانه‌های ایدئولوژیک انقلابی پرداخت. انتشار کتب و نشریات از سال ۵۰ به بعد تقریباً به مرز صفر نزدیک شد.

جنون نفت و بدنبال آن "حزب فراگیر رستاخیز" وجوه ایدئولوژیک بحران را شدت بخشید و از سال ۵۳ به بعد شاه تمام ورقهای لازم برای بازی در یک جامعه سرمایه‌داری را - سوزاند، پلها را پشت سر خود خراب کرد و راه عقب نشینی را بست.

از سال ۴۵ جشنهای پرخرج و جنون آمیز بطور متناوب برای فریب دادن و مرعوب ساختن مردم برپا می‌گشت و همه این بازیها یک هدف را بطور منظم دنبال می‌کرد. در ذهن هر ایرانی ابدیت سلطنت همچون اصول موضوعه اقلیدس می‌بایست جای می‌گرفت. از زمانی که خورشید در مدار خود قرار گرفته، شاهنشاهان بر ایران زمین فرمان رانده‌اند، و بنابر این تا غروب کائنات نیز چنین خواهد بود. لیکن نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم ضرورتاً سلطنت نمی‌خواستند. و بهنگامیکه این سلطنت طلبی در دوره رستاخیز بصورت (نظام شاهنشاهی) بیکی از سه اصل "حزب فراگیر" تبدیل شد و در مقابل نظام مشروطه قرار گرفت اختلافات آشکارتر گردید.

گوبلز مبلغ حزب نازی در آلمان اعتقاد داشت که دروغ هر قدر بزرگتر باشد امکان پذیرفته شدنش بیشتر است. لیکن تجربه تاریخی و مبارزاتی مردم نشان داده است که دروغ اگر از حد خاصی بزرگتر باشد پذیرفته شدنش محال است. در مورد تبلیغات دوره آریامه‌ری نیز این حقیقت خود را نشان داد. تبلیغات آنچنان ابعاد بزرگ و جنون آمیزی بخود گرفته بود که مردم را بالکل عاصی می‌کرد. ضربه کوچکی کافی بود که انفجار خشم مردم آغاز گردد. کشتار و شکنجه مبارزان ابعاد بی سابقه‌ای پیدا می‌کرد، مخصوصاً از سال ۵۳ به بعد ساواک دیگر حد و مرزی نمی‌شناخت. اختناق همچون دم خروسی بود که همیشه قسم حضرت عباس رژیم را بسی اثر می‌ساخت. مردم تن به اختناق دادند ولی

در تمام دوره آریامهری حتی یک لحظه در ظالمانه بودن نظام، تردید بخود راه ندادند. رژیم هرگز نتوانست برای خود " ماسک مردمی " دست و پا کند ، این یکی از بزرگترین نقطه ضعفهای رژیم اختناق در تمام دوره تسلطش بود .

بدنبال پیروزی خلق کبیر ویتنام و بحران اقتصادی جهانی ، نظام سیاسی در ایالات متحد مورد تردید قرار گرفت . بحران ایدئولوژیک در دنیای سرمایه‌داری ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد . اوج این بحران در ایالات متحده خود را در ماجرای " واترگیت " نشان داد . برای رهایی از این بحران الیگارش‌ی مالی امریکا ناگزیر به اتخاذ تاکتیکهای جدیدی گردید و جناح خاصی در انتخابات به پیروزی رسید که می‌خواست این تاکتیکها را عملی سازد . ماجرای " حقوق بشر " مطرح گردید . نقش این عامل در شدت دادن بحران ایدئولوژیک - سیاسی ایران ناچیز نبود . مردم اینک " خورشید آریاها " را می‌دیدند که به تعلق و چاپلوسی آشکار از کارتر ناگزیر گشته‌است . " کارت‌ریسم " از طرفی یکپارچگی طبقات حاکم و هیأت حاکم ایران را برای سرکوب دچار اختلال ساخت ، و از طرف دیگر وابستگی رژیم شاه را به امریکا با صراحت بیشتر و چشمگیرتری به مردم نشان داد . مردم که ضعف دشمن خود را به‌عریانی می‌دیدند ، بت‌های ترس را شکستند و تعرض آغاز گردید .

* * *

- ۱- برای جلوگیری از سوء تفاهات باید تأکید کنیم که از نظر مادر مقطع کنونی مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی نیست.
- ۲- به گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۳۵۶ مراجعه شود.
- ۳- چیره شدن دیکتاتوری های طولانی ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ و ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ را هر چند نمی توان صرفاً " به عامل اقتصادی توضیح داد ، ولی تصادفی هم نمی توان شمرد . و طبیعی است که علت آنرا در خوبی خودی انفعالی توده ها جستجو کردن نیز غیر علمی و غیر مارکسیستی است .
- ۴- البته جز در دوره های ویرانی ناشی از جنگ .
- ۵- هر چند صنعت " آمار پردازی " در ایران زیر دیکتاتوری شاه پیشرفت خیره کننده ای داشت ، استفاده از آمار این دوره را درجهاتی معین مجاز میدانیم . درجهاتی که آمار قاعدتا " بنفع تبلیغات عوام فریبانه رژیم نبود و مسلماً " از فیلتر دستکاری می گذشت ولیکن واقعیت آن چنان تکان دهنده بود که باز هم در آمار پرداخت شده رسمی انعکاس می یافت .
- ۶- ترازنامه بانک مرکزی ۱۳۵۵ .
جمشید آموزگار در نطق خود بهنگام معرفی کابینمایش در سال ۵۶ سهم روستانشینان را از درآمد ملی ایران ۱۵% ذکر کرد .
- ۷- به نقل از " جامعه دهقانی در ایران " نوشته خسرو خسروی .
- ۸- منصور روحانی در این جهت تلاشهایی کرد ولیکن با مخالفت جناح دیگر به رهبری نهاوندی ، ساعدلو و احسان نراقی روبرو گردید ، که با برنامه او برای ایجاد قطب های آب و خاک به مخالفت پرداختند .
- ۹- ترازنامه بانک مرکزی ۱۳۵۵ .
- ۱۰- شاه در اسفند ۵۳ ، بهنگام اعلام حزب رستاخیز در اشاره باین حوادث ، گفت " دوستان ما مجبور شدند ما را آنگونه که هستیم بپذیرند " .

در ضمن باین حقیقت نیز باید توجه شود که سیاست "نگاه به شرق" شاه در هنگامی صورت می‌گرفت که در نتیجه وارد شدن بحران عمومی سرمایه‌داری به مرحله سوم خود، مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌های تحت ستم، تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست را تحت الشعاع قرار داده بود. دوران "جنگ سرد" پایان می‌یافت و ظهور خروشچفیزم تشنج‌زدائی را ابعاد تازه‌ای می‌بخشید. پس شاه هر چند از وزنه متعادل‌کننده در برابر امپریالیسم امریکا استفاده می‌کرد، ولی با این عمل کاملاً با امریکا در نمی‌افتاد.

۱۱- در بهمن ۱۳۴۹ در جلسه بررسی مقدماتی طرح برنامه عمران پنجم، شاه می‌گوید: "من که پیشنهاد دهنده این انقلاب هستم، می‌گویم همه اصول آن جاودان نیستند و متناسب با زمان باید تغییر پیدا بکنند." واصل "ملی بودن" را بقول خود "به آن چیزهایی که موهبت خداست و دست بشر در آنها تأثیر نداشته" محدود می‌کند.

۱۲- سهم بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری‌های برنامه عمران پنجم ۳۰ درصد پیش بینی شده بود. بعد از افزایش بهای نفت، سهم بخش خصوصی در برنامه عمران پنجم تجدید نظر شده ۲۷ درصد پیش بینی میشود.

مجموع سرمایه‌گذاری‌های پیش بینی شده در برنامه پنجم ۳۱ میلیارد دلار بود و در برنامه تجدید نظر شده ۶۸ میلیارد دلار.

۱۳- این حمایت ضمنی را میتوان در دوره بعد از کودتا مخصوصاً در نحوه برخورد آیت‌الله بروجردی (که مرجع تقلید طراز اول و اصلی آن دوره بود) با حکومت کودتا مشاهده کرد. بعضی از علماء دین که در چند سال گذشته آشکاراً با رژیم آریامهری به مخالفت برخاستند، در آن دوره از کودتای ۲۸ مرداد بعنوان "قیام ملی" اسم می‌بردند، مثلاً برای نمونه به کتاب "فلسوف‌نماها" نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی مراجعه کنید. این کتاب در سال ۱۳۳۳ برنده جایزه اول سلطنتی شد.

۱۴- بیادبیاوریم که رژیم حتی حزب پان‌ایرانیست پزشکیور را نیز تحمل نمی‌کرد. این حزب که در دوره سیاست ضد عربی رژیم در جنوب عمداً از طرف رژیم تقویت میشد، در ماجرای بحرین بعلمت اینکه نتوانست خود را با سرعت لازم با مانورهای شاه مطابقت دهد، مورد تعرض قرار گرفت و "خاک و خون" ارگان سیاسی آن توقیف گردید. حسین زاده جلادمعروف ساواک در بهار ۴۹ چند تن از نویسندگان این نشریه را که بازی را جدی گرفته بودند، مجبور ساختند نام‌ها بنویسند و از حزب پان‌ایرانیست استعفاء بدهند.

پایان

نشر راه کارگر
۲۵ ریال

دیجیتال کننده : نینا پویان